

مقام انساني زن از نظر قرآن

<"xml encoding="UTF-8?">

اسلام زن را چگونه موجودي مي‌داند ؟ آیا از نظر شرافت و حیثیت انساني او را برابر با مرد مي‌داند و يا او را جنس پست‌تر مي‌شمارد ؟ اين پرسشي است که اکنون مي‌خواهيم به پاسخ آن بپردازيم.

فلسفه خاص اسلام درباره حقوق خانوادگي

اسلام در مورد حقوق خانوادگي زن و مرد فلسفه خاصي دارد که با آنچه در چهارده قرن پيش مي‌گذشته و با آنچه در جهان امروز مي‌گذرد مغايرت دارد. اسلام براي زن و مرد در همه موارد یک نوع حقوق و یک نوع وظیفه و یک نوع مجازات قائل نشده است؛ پاره‌اي از حقوق و تکالیف و مجازات‌ها را براي مرد مناسب‌تر دانسته و پاره‌اي از آنها را براي زن ، و در نتیجه در مواردی براي زن و مرد وضع مشابه و در موارد دیگر وضع نامشابهی در نظر گرفته است. چرا ؟ روي چه حسابي ؟ آیا بدان جهت است که اسلام نیز مانند بسياري از مکته‌هاي دیگر نظريات تحقير آميزي نسبت به زن داشته و زن را جنس پست‌تر مي‌شمرده است و يا علت و فلسفه ديگري دارد؟

مکرر در نطقها و سخنرانيها و نوشته‌هاي پيروان سيستم‌هاي غربي شنیده و خوانده‌ايد که مقررات اسلامي را در مورد مهر و نفقه و طلاق و تعدد زوجات و امثال اينها به عنوان تحقير و توهيني نسبت به جنس زن ياد کرده‌اند؛ چنين وانمود مي‌کنند که اين امور هيچ دليلي ندارد جز اينکه فقط جانب مرد رعايت شده است.

مي‌گويند تمام مقررات و قوانين جهان قبل از قرن بيستم بر اين پايه است که مرد جنس شريفتر از زن است و زن براي استفاده و استمتاع مرد آفريده شده است ، حقوق اسلامي نیز بر محور مصالح و منافع مرد دور مي‌زند.

مي‌گويند اسلام دين مردان است و زن را انسان تمام عيار نشناخته و براي او حقوقي که براي یک انسان لازم است وضع نکرده است. اگر اسلام زن را انسان تمام عيار مي‌دانست تعدد زوجات را تجويز نمي‌کرد ، حق طلاق را به مرد

نمي‌داد ، شهادت دو زن را با یک مرد برابر نمي‌کرد ، رياست خانواده را به شوهر نمي‌داد ، ارث زن را مساوي با نصف

ارث مرد نمي‌کرد ، براي زن قيمت به نام مهر قائل نمي‌شد ، به زن استقلال اقتصادي و اجتماعي مي‌داد و او را

جيره‌خوار و واجب النفقه مرد قرار نمي‌داد. اينها مي‌رساند که اسلام نسبت به زن نظريات تحقير آميزي داشته است

و او را وسيله و مقدمه براي مرد مي‌دانسته است. مي‌گويند اسلام با اينکه دين مساوات است واصل مساوات را

در جاهاي ديگر رعايت کرده است ، در مورد زن و مرد رعايت نکرده است.

مي‌گويند اسلام براي مردان امتياز حقوقي و ترجيح حقوقي قائل شده است و اگر امتياز و ترجيح حقوقي براي

مردان قائل نبود مقررات بالا را وضع نمي‌کرد.

اگر بخواهيم به استدلال اين آقايان شکل منطقي ارسطويي بدهيم به اين صورت درمي‌آيد : اگر اسلام زن را

انسان تمام عيار مي‌دانست حقوق مشابه و مساوي با مرد براي او وضع مي‌کرد ، لکن حقوق مشابه و مساوي براي

او قائل نيست ، پس زن را یک انسان واقعي نمي‌شمارد.

تساوي يا تشابه؟

اصلي كه در اين استدلال به كار رفته اين است كه لازمه اشتراك زن و مرد در حيثيت و شرافت انساني ، يكساني و تشابه آنها در حقوق است. مطلبي هم كه از نظر فلسفي بايد انگشت روي آن گذاشت اين است كه لازمه اشتراك زن و مرد در حيثيت انساني چيست؟ آيا لازمه اش اين است كه حقوقي مساوي يكدیگر داشته باشند به طوري كه ترجيح و امتياز حقوقي در كار نباشد؟ يا لازمه اش اين است كه حقوق زن و مرد علاوه بر تساوي و برابري ، متشابه و يكنواخت هم بوده باشند و هيچ گونه تقسيم كار و تقسيم وظيفه اي در كار نباشد؟ شك نيست كه لازمه اشتراك زن و مرد در حيثيت انساني و برابري آنها از لحاظ انسانيت ، برابري آنها در حقوق انساني است اما تشابه آنها در حقوق چطور؟

اگر بنا بشود تقليد و تبعيت كوركورانه از فلسفه غرب را كنار بگذاريم و در افكار وآراء فلسفي كه از ناحيه آنها مي رسد به خود اجازه فكر و اندیشه بدهيم ، اول بايد ببينيم آيا لازمه تساوي حقوق تشابه حقوق هم هست يا نه؟ تساوي غير از تشابه است؛ تساوي برابري است و تشابه يكنواختي. ممكن است پدري ثروت خود را به طوري متساوي ميان فرزندان خود تقسيم كند اما به طور متشابه تقسيم نكند. مثلاً ممكن است اين پدر چند قلم ثروت داشته باشد : هم تجارتخانه داشته باشد و هم ملك مزروعي و هم مستغلات اجاري ، ولي نظر به اينكه قبلاً فرزندان خود را استعداديابي كرده است ، در يكي ذوق و سليقه تجارت ديده است و در ديگري علاقه به كشاورزي و در سومي مستغل داري ، هنگامي كه مي خواهد ثروت خود را در حيات خود ميان فرزندان تقسيم كند ، با در نظر گرفتن اينكه آنچه به همه فرزندان مي دهد از لحاظ ارزش مساوي با يكدیگر باشد و ترجيح و امتيازي از اين جهت در كار نباشد ، به هر كدام از فرزندان خود همان سرمايه را مي دهد كه قبلاً در آمايش استعداديابي آن رامناسب يافته است.

كميت غير از كيفيت است ، برابري غير از يكنواختي است. آنچه مسلم است اين است كه اسلام حقوق يکجور و يكنواختي براي زن و مرد قائل نشده است ، ولي اسلام هرگز امتياز و ترجيح حقوقي براي مردان نسبت به زنان قائل نيست. اسلام اصل مساوات انسانها را درباره زن و مرد نيز رعايت كرده است. اسلام با تساوي حقوق زن و مرد مخالف نيست ، با تشابه حقوق آنها مخالف است.

كلمه "تساوي" و "مساوات" چون مفهوم برابري و عدم امتياز در آنها گنجانیده شده است جنبه "تقدس" پيدا كرده اند ، جاذبه دارند ، احترام شنونده را جلب مي كنند ، خصوصاً اگر با كلمه "حقوق" توأم گردند.

تساوي حقوق! چه تركيب قشنگ و مقدسي! چه كسي است كه وجداني و فطرت پاكي داشته باشد و در مقابل اين دو كلمه خاضع نشود؟!

اما نمي دانم چرا كار ما - كه روزي پرچمدار علم و فلسفه و منطق در جهان بوده ايم - بايد به آنجا بگردد كه ديگران بخواهند نظريات خود را در باب "تشابه حقوق زن و مرد" با نام مقدس "تساوي حقوق" به ما تحميل كنند؟! اين درست مثل اين است كه يك نفر لبو فروش بخواهد لبو بفروشد اما به نام گلابي تبليغ كند.

آنچه مسلم است اين است كه اسلام در همه جا براي زن و مرد حقوق مشابهي وضع نكرده است ، همچنانكه در همه موارد براي آنها تكاليف و مجازاتهاي مشابهي نيز وضع نكرده است. اما آيا مجموع حقوقي كه براي زن قرار داده ارزش كمترى دارد از آنچه براي مردان قرار داده؟ البته خير ، چنانكه ثابت خواهيم كرد.

در اينجا سؤال دومي پيدا مي شود و آن اينكه علت اينكه اسلام حقوق زن و مرد رادر بعضي موارد ، نامشابه قرار داده چيست؟ چرا آنها را مشابه يكدیگر قرار نداده است؟ آيا اگر حقوق زن و مرد ، هم مساوي باشد و هم مشابه

بهتر است یا اینکه فقط مساوی باشد و مشابه نباشد. برای بررسی کامل این مطلب لازم است که در سه قسمت بحث کنیم :

1. نظر اسلام درباره مقام انسانی زن از نظر خلقت و آفرینش.
2. تفاوت هایی که در خلقت زن و مرد هست برای چه هدف هایی است؟ آیا این تفاوت ها سبب می شود که زن و مرد از لحاظ حقوق طبیعی و فطری وضع نامشابهی داشته باشند یا نه؟
3. تفاوت هایی که در مقررات اسلامی میان زن و مرد هست که آنها را در بعضی قسمت ها در وضع نامشابهی قرار می دهد بر اساس چه فلسفه ای است؟ آیا آن فلسفه ها هنوز هم به استحکام خود باقی است یا نه؟

مقام زن در جهان بینی اسلامی

اما قسمت اول، قرآن تنها مجموعه قوانین نیست. محتویات قرآن صرفاً یک سلسله مقررات و قوانین خشک بدون تفسیر نیست. در قرآن، هم قانون است و هم تاریخ و هم موعظه و هم تفسیر خلقت و هم هزاران مطلب دیگر. قرآن همان طوری که در مواردی به شکل بیان قانون دستور العمل معین می کند و در جای دیگر وجود و هستی را تفسیر می کند، راز خلقت زمین و آسمان و گیاه و حیوان و انسان و راز موتها و حیاتها، عزتها و ذلتها، ترقیها و انحطاطها، ثروتها و فقرها را بیان می کند.

قرآن کتاب فلسفه نیست، اما نظر خود را درباره جهان و انسان و اجتماع - که سه موضوع اساسی فلسفه است - به طور قاطع بیان کرده است. قرآن به پیروان خود تنها قانون تعلیم نمی دهد و صرفاً به موعظه و پند و اندرز نمی پردازد بلکه با تفسیر خلقت به پیروان خود طرز تفکر و جهان بینی مخصوص می دهد. زیر بنای مقررات اسلامی درباره امور اجتماعی از قبیل مالکیت، حکومت، حقوق خانوادگی و غیره همانا تفسیری است که از خلقت و اشیاء می کند.

از جمله مسائلی که در قرآن کریم تفسیر شده موضوع خلقت زن و مرد است. قرآن در این زمینه سکوت نکرده و به یافه گویان مجال نداده است که از پیش خود برای مقررات مربوط به زن و مرد فلسفه بتراشند و مبنای این مقررات را نظر تحقیر آمیز اسلام نسبت به زن معرفی کنند. اسلام، پیشاپیش نظر خود را درباره زن بیان کرده است. اگر بخواهیم ببینیم نظر قرآن درباره خلقت زن و مرد چیست، لازم است به مساله سرشت زن و مرد - که در سایر کتب مذهبی نیز مطرح است - توجه کنیم. قرآن نیز در این موضوع سکوت نکرده است. باید ببینیم قرآن زن و مرد را یک سرشتی می داند یا دو سرشتی؛ یعنی آیا زن و مرد دارای یک طینت و سرشت می باشند و یا دارای دو طینت و سرشت؟ قرآن با کمال صراحت در آیات متعددی می فرماید که زنان را از جنس مردان و از سرشتی نظیر سرشت مردان آفریده ایم. قرآن درباره آدم اول می گوید: "همه شما را از یک پدر آفریدیم و جفت آن پدر را از جنس خود او قرار دادیم" (سوره نساء آیه 1). درباره همه آدمیان می گوید: "خداوند از جنس خود شما برای شما همسر آفرید" (سوره نساء و سوره نحل و سوره روم).

در قرآن از آنچه در بعضی از کتب مذهبی هست که زن از مایه ای پست تر از مایه مرد آفریده شده و یا اینکه به زن جنبه طفیلی و چپی داده اند و گرفته اند که همسر آدم اول از عضوی از اعضای طرف چپ او آفریده شده، اثر و خبری نیست. علیهذا در اسلام نظریه تحقیر آمیزی نسبت به زن از لحاظ سرشت و طینت وجود ندارد. یکی دیگر از نظریات تحقیر آمیزی که در گذشته وجود داشته است و در ادبیات جهان آثار نامطلوبی بجا گذاشته

است این است که زن عنصر گناه است ، از وجود زن شر و وسوسه برمی خیزد ، زن شیطان کوچک است. می گویند در هر گناه و جنایتی که مردان مرتکب شده اند زنی در آن دخالت داشته است. می گویند مرد در ذات خود از گناه مبرا است و این زن است که مرد را به گناه می کشاند. می گویند شیطان مستقیماً در وجود مرد راه نمی یابد و فقط از طریق زن است که مردان را می فریبد؛ شیطان زن را وسوسه می کند و زن مرد را. می گویند آدم اول که فریب شیطان را خورد و از بهشت سعادت بیرون رانده شد ، از طریق زن بود؛ شیطان حوا را فریفت و حوا آدم را. قرآن داستان بهشت آدم را مطرح کرده ولی هرگز نگفته که شیطان یا مار حوا را فریفت و حوا آدم را. قرآن نه حوا را به عنوان مسؤول اصلی معرفی می کند و نه او را از حساب خارج می کند. قرآن می گوید : به آدم گفتیم خودت و همسرت در بهشت سکنی گزینید و از میوه های آن بخورید. قرآن آنجا که پای وسوسه شیطان را به میان می کشد ضمیرها را به شکل "تثنيه" می آورد ، می گوید فوسوس لهما الشیطان (1) شیطان آندو را وسوسه کرد فدلیمها بغرور (2) شیطان آندو را به فریب راهنمایی کرد و قاسمهما انی لکمالمن الناصحین (3) یعنی شیطان در برابر هر دو سوگند یاد کرد که جز خیر آنها رانمی خواهد.

به این ترتیب قرآن با یک فکر رایج آن عصر و زمان که هنوز هم در گوشه و کنار جهان بقایایی دارد ، سخت به مبارزه پرداخت و جنس زن را از این اتهام که عنصر وسوسه و گناه و شیطان کوچک است مبرا کرد. یکی دیگر از نظریات تحقیر آمیزی که نسبت به زن وجود داشته است در ناحیه استعداد های روحانی و معنوی زن است؛ می گفتند زن به بهشت نمی رود ، زن مقامات معنوی و الهی را نمی تواند طی کند ، زن نمی تواند به مقام قرب الهی آن طور که مردان می رسند برسد. قرآن در آیات فراوانی تصریح کرده است که پاداش اخروی و قرب الهی به جنسیت مربوط نیست ، به ایمان و عمل مربوط است ، خواه از طرف زن باشد و یا از طرف مرد. قرآن در کنار هر مرد بزرگ و قدیسی از یک زن بزرگ و قدیسه یاد می کند. از همسران آدم و ابراهیم و از مادران موسی و عیسی در نهایت تجلیل یاد کرده است. اگر همسران نوح و لوط را به عنوان زنانی ناشایسته برای شوهرانشان ذکر می کند ، از زن فرعون نیز به عنوان زن بزرگی که گرفتار مرد پلیدی بوده است غفلت نکرده است. گویی قرآن خواسته است در داستانهای خود توازن را حفظ کند و قهرمانان داستانها را منحصر به مردان ننماید.

قرآن درباره مادر موسی می گوید : ما به مادر موسی وحی فرستادیم که کودک راشیر بده و هنگامی که بر جان او بیمناک شدی او را به دریا بیفکن و نگران نباش که ما او را به سوی تو باز پس خواهیم گردانید. قرآن درباره مریم ، مادر عیسی ، می گوید : کار او به آنجا کشیده شده بود که در محراب عبادت همواره ملائکه با او سخن می گفتند و گفت و شنود می کردند ، از غیب برای او روزی می رسید ، کارش از لحاظ مقامات معنوی آنقدر بالا گرفته بود که پیغمبرزمانش را در حیرت فرو برده ، او را پشت سر گذاشته بود ، زکریا در مقابل مریم مات و مبهوت مانده بود.

در تاریخ خود اسلام زنان قدیسه و عالیقدر فراوانند. کمتر مردی است به پایه خدیجه برسد ، و هیچ مردی جز پیغمبر و علی به پایه حضرت زهرا نمی رسد. حضرت زهرا بر فرزندان خود که امامند و بر پیغمبران غیر از خاتم الانبیاء برتری دارد. اسلام در سیر من الخلق الی الحق یعنی در حرکت و مسافرت به سوی خدا هیچ تفاوتی میان زن و مرد قائل نیست. تفاوتی که اسلام قائل است در سیر من الحق الی الخلق است ، در بازگشت از حق به سوی مردم و تحمل مسؤولیت پیغامبری است که مرد را برای این کار مناسبتر دانسته است.

یکی دیگر از نظریات تحقیر آمیزی که نسبت به زن وجود داشته است ، مربوط است به ریاضت جنسی و تقدس تجرد و عزوبت. چنانکه می دانیم در برخی آیینها رابطه جنسی ذاتا پلید است. به عقیده پیروان آن آیینها تنها کسانی

به مقامات معنوي نایل می‌گردند که همه عمر مجرد زیست کرده باشند. یکی از پیشوایان معروف مذهبی جهان می‌گوید: "با تیشه بکارت درخت ازدواج را از بن برکنید". همان پیشوایان ازدواج را فقط از جنبه دفع افسد به فاسد اجازه می‌دهند؛ یعنی مدعی هستند که چون غالب افراد قادر نیستند با مجرد صبر کنند و اختیار از کفشان ربوده می‌شود و گرفتار فحشا می‌شوند و با زنان متعددی تماس پیدا می‌کنند، پس بهتر است ازدواج کنند تا بابتش از یک زن در تماس نباشند. ریشه افکار ریاضت طلبی و طرفداری از مجرد و عزوبت، بدبینی به جنس زن است؛ محبت زن را جزء مفاسد بزرگ اخلاقی به حساب می‌آورند.

اسلام با این خرافه سخت نبرد کرد؛ ازدواج را مقدس و مجرد را پلید شمرد. اسلام دوست داشتن زن را جزء اخلاق انبیا معرفی کرد و گفت: "من اخلاق الانبیاء حب النساء". پیغمبر اکرم می‌فرمود: من به سه چیز علاقه دارم: بوی خوش، زن، نماز.

برتراند راسل می‌گوید:

در همه آیینها نوعی بدبینی به علاقه جنسی یافت می‌شود مگر در اسلام؛ اسلام از نظر مصالح اجتماعی حدود و مقرراتی برای این علاقه وضع کرده اما هرگز آن را پلید نشمرده است. یکی دیگر از نظریات تحقیر آمیزی که درباره زن وجود داشته این است که می‌گفته‌اند زن مقدمه وجود مرد است و برای مرد آفریده شده است.

اسلام هرگز چنین سخنی ندارد. اسلام اصل علت غایی را در کمال صراحت بیان می‌کند. اسلام با صراحت کامل می‌گوید زمین و آسمان، ابر و باد، گیاه و حیوان، همه برای انسان آفریده شده‌اند اما هرگز نمی‌گوید زن برای مرد آفریده شده است. اسلام می‌گوید هر یک از زن و مرد برای یکدیگر آفریده شده‌اند: هن لباس لکم و انتم لباس لهن (4) زنان زینت و پوشش شما هستند و شما زینت و پوشش آنها. اگر قرآن زن را مقدمه مرد و آفریده برای مرد می‌دانست قهراً در قوانین خود این جهت را در نظریه گرفت ولی چون اسلام از نظر تفسیر خلقت چنین نظری ندارد و زن را طفیلی وجود مرد نمی‌داند، در مقررات خاص خود درباره زن و مرد به این مطلب نظر نداشته است.

یکی دیگر از نظریات تحقیر آمیزی که در گذشته درباره زن وجود داشته این است که زن را از نظر مرد یک شر و بلاي اجتناب ناپذیر می‌دانسته‌اند. بسیاری از مردان با همه بهره‌هایی که از وجود زن می‌برده‌اند او را تحقیر و مایه بدبختی و گرفتاری خود می‌دانسته‌اند. قرآن کریم مخصوصاً این مطلب را تذکر می‌دهد که وجود زن برای مرد خیر است، مایه سکونت و آرامش دل اوست.

یکی دیگر از آن نظریات تحقیر آمیز این است که سهم زن را در تولید فرزند بسیار ناچیز می‌دانسته‌اند. اعراب جاهلیت و بعضی از ملل دیگر مادر را فقط به منزله ظرفی می‌دانسته‌اند که نطفه مرد را - که بذر اصلی فرزند است - در داخل خود نگه می‌دارد و رشد می‌دهد. در قرآن ضمن آیاتی که می‌گوید شما را از مرد و زنی آفریدیم و برخی آیات دیگر که در تفاسیر توضیح داده شده است، به این طرز تفکر خاتمه داده شده است.

از آنچه گفته شد معلوم شد اسلام از نظر فکر فلسفی و از نظر تفسیر خلقت، نظر تحقیر آمیزی نسبت به زن نداشته است بلکه آن نظریات را مردود شناخته است. اکنون نوبت این است که بدانیم فلسفه عدم تشابه حقوقی زن و مرد چیست.

تشابه نه و تساوي آري

گفتم اسلام در روابط و حقوق خانوادگي زن و مرد فلسفه خاصي دارد که با آنچه در چهارده قرن پيش مي‌گذشته مغايرت دارد و با آنچه در جهان امروز مي‌گذرد نيز مطابقت ندارد.

گفتم از نظر اسلام اين مساله هرگز مطرح نيست که آيا زن و مرد دو انسان متساوي در انسانيت هستند يا نه؟ و آيا حقوق خانوادگي آنها بايد ارزش مساوي با يکديگر داشته باشند يا نه؟ از نظر اسلام زن و مرد هر دو انسانند و از حقوق انساني متساوي بهره‌مندند.

آنچه از نظر اسلام مطرح است اين است که زن و مرد به دليل اينکه يکي زن است و ديگري مرد ، در جهات زيادي مشابه يکديگر نيستند ، جهان براي آنها يکجور نيست ، خلقت و طبيعت آنها را يکنواخت نخواست است ، و همين جهت ايجاب مي‌کند که از لحاظ بسياري از حقوق و تکاليف و مجازاتها وضع مشابهي نداشته باشند. در دنياي غرب ، اکنون سعي مي‌شود ميان زن و مرد از لحاظ قوانين و مقررات و حقوق و وظائف وضع واحد و مشابهي به وجود آورند و تفاوتهاي غريزي و طبيعي زن و مرد را نادیده بگیرند. تفاوتي که ميان نظر اسلام و سيستمهاي غربي وجود دارد در اينجاست. عليهذا آنچه اکنون در کشور ما ميان طرفداران حقوق اسلامي از يک طرف و طرفداران پيروي از سيستمهاي غربي از طرف ديگر مطرح است مساله وحدت و تشابه حقوق زن و مرد است نه تساوي حقوق آنها. کلمه "تساوي حقوق" يک مارک تقلبي است که مقلدان غرب بر روي اين ره آورد غربي چسبانیده‌اند.

اين بنده هميشه در نوشته‌ها و کنفرانسها و سخنرانيهاي خود از اينکه اين مارک تقلبي را استعمال کنم و اين فرضيه را - که جز ادعاي تشابه و تماثل حقوق زن و مرد نيست - به نام تساوي حقوق ياد کنم اجتناب داشته‌ام. من نمي‌گويم در هيچ جاي دنيا ادعاي تساوي حقوق زن و مرد معني نداشته و ندارد و همه قوانين گذشته و حاضر جهان حقوق زن و مرد را بر مبناي ارزش مساوي وضع کرده‌اند و فقط مشابهت را از ميان برده‌اند.

خير ، چنين ادعايي ندارم. اروپاي قبل از قرن بيستم بهترين شاهد است. در اروپاي قبل از قرن بيستم زن قانونا و عملا فاقد حقوق انساني بود؛ نه حقوقي مساوي با مرد داشت و نه مشابه با او. در نهضت عجولانه‌اي که در کمتر از يک قرن اخير به نام زن و براي زن در اروپا صورت گرفت ، زن کم و بيش حقوقي مشابه با مرد پيدا کرد ، اما باتوجه به وضع طبيعي و احتياجات جسمي و روحي زن ، هرگز حقوق مساوي با مرد پيدا نکرد زيرا زن اگر بخواهد حقوقي مساوي حقوق مرد و سعادتي مساوي سعادت مرد پيدا کند راه منحصرش اين است که مشابهت حقوقي را از ميان بردارد ، براي مرد حقوقي متناسب با مرد و براي خودش حقوقي متناسب با خودش قائل شود. تنها از اين راه است که وحدت و صميميت واقعي ميان مرد و زن برقرار مي‌شود و زن از سعادتي مساوي با مرد بلکه بالاتر از آن برخوردار شود و مردان از روي خلوص و بدون شائبه اغفال و فريبکاري براي زنان حقوق مساوي و احيانا بيشتر از خود قائل خواهند شد.

و همچنين من هرگز ادعا نمي‌کنم حقوقي که عملا در اجتماع به ظاهر اسلامي مانصيب زن مي‌شد ارزش مساوي با حقوق مردان داشته است. بارها گفته‌ام که لازم و ضروري است به وضع زن امروز رسيدگي کامل بشود و حقوق فراواني که اسلام به زن اعطا کرده و در طول تاريخ عملا متروک شده به او باز پس داده شود ، نه اينکه با تقليد و تبعيت کورکورانه از روش مردم غرب - که هزاران بدبختي براي خود آنها به وجود آورده - نام قشنگي روي يک فرضيه غلط بگذاريم و بدبختيهاي نوع غربي را بر بدبختيهاي نوع شرقي زن بيفزاييم. ادعاي ما اين است که عدم تشابه حقوق زن و مرد در حدودي که طبيعت زن و مرد را در وضع نامشابهي قرار داده است ، هم با عدالت

و حقوق فطري بهتر تطبيق مي‌کند و هم سعادت خانوادگي را بهتر تامين مي‌نمايد و هم اجتماع را بهتر به جلو مي‌برد.

کاملا توجه داشته باشيد ما مدعي هستيم که لازمه عدالت و حقوق فطري و انساني زن و مرد عدم تشابه آنها در پاره‌اي از حقوق است. پس بحث ما صد در صد جنبه فلسفي دارد ، به فلسفه حقوق مربوط است ، به اصلي مربوط است به نام اصل "عدل" که يکي از ارکان کلام و فقه اسلامي است. اصل عدل همان اصلي است که قانون تطابق عقل و شرع را در اسلام به وجود آورده است؛ يعني از نظر فقه اسلامي - و لا اقل فقه شيعه - اگر ثابت شود که عدل ايجاب مي‌کند فلان قانون بايد چنين باشد نه چنان و اگر چنان باشد ظلم است و خلاف عدالت است ، ناچار بايد بگوييم حکم شرع هم همين است. زيرا شرع اسلام طبق اصلي که خود تعليم داده هرگز از محور عدالت و حقوق فطري و طبيعي خارج نمي‌شود.

علماي اسلام با تبیین و توضیح اصل "عدل" پایه فلسفه حقوق را بنا نهادند ، گواينکه در اثر پيشامدهاي ناگوار تاريخي نتوانستند راهي را که باز کرده بودند ادامه دهند. توجه به حقوق بشر و به اصل عدالت به عنوان اموري ذاتي و تکويني و خارج از قوانين قراردادي ، اولين بار به وسيله مسلمين عنوان شد؛ پایه حقوق طبيعي و عقلي را آنها بنا نهادند.

اما مقدر چنين بود که آنها کار خود را ادامه ندهند و پس از تقريبا هشت قرن دانشمندان و فيلسوفان اروپايي آن را دنبال کنند و اين افتخار را به خود اختصاص دهند؛ از يک سو فلسفه‌هاي اجتماعي و سياسي و اقتصادي به وجود آورند و از سوي ديگر افراد و اجتماعات و ملتها را به ارزش حيات و زندگي و حقوق انساني آنها آشناسازند ، نهضتها و حرکتها و انقلابها به وجود آورند و چهره جهان را عوض کنند.

به نظر من گذشته از علل تاريخي يک علت رواني و منطقه‌اي نيز دخالت داشت دراينکه مشرق اسلامي مساله حقوق عقلي را که خود پایه نهاده بود دنبال نکند. يکي از تفاوتهاي روحيه شرقي و غربي در اين است که شرق تمايل به اخلاق دارد و غرب به حقوق ، شرق شيفته اخلاق است و غرب شيفته حقوق؛ شرقي به حکم طبيعت شرقي خودش انسانيت خود را در اين مي‌شناسد که عاطفه بورزد ، گذشت کند ، هموعان خود را دوست بدارد ، جوانمردي به خرج دهد اما غربي انسانيت خود را در اين مي‌بيند که حقوق خود را بشناسد و از آن دفاع کند و نگذارد ديگري به حريم حقوق اوپا بگذارد.

بشريت ، هم به اخلاق نياز دارد و هم به حقوق. انسانيت ، هم به حقوق وابسته است و هم به اخلاق؛ هيچ کدام از حقوق و اخلاق به تنهائي معيار انسانيت نيست.

دين مقدس اسلام اين امتياز بزرگ را دارا بوده و هست که حقوق و اخلاق را توامامورد عنايت قرار داده است. در اسلام همچنانکه گذشت و صميميت و نيکي به عنوان اموري اخلاقي "مقدس" شمرده مي‌شوند ، آشنائي با حقوق و دفاع از حقوق نيز "مقدس" و انساني محسوب مي‌شود و اين داستان مفصلي دارد که اکنون وقت توضيح آن نيست.

اما روحيه خاص شرقي کار خود را کرد. با آنکه در آغاز کار حقوق و اخلاق را باهم از اسلام گرفت ، تدريجا حقوق را رها و توجهش را به اخلاق محصور کرد.

غرض اين است : مساله‌اي که اکنون با آن روبرو هستيم يک مساله حقوقي است ، يک مساله فلسفي و عقلي است ، يک مساله استدلالي و برهاني است ، مربوط است به حقيقت عدالت و طبيعت حقوق. عدالت و حقوق قبل از آن که قانوني در دنيا وضع شود وجود داشته است. با وضع قانون نمي‌توان ماهيت عدالت و حقوق انساني بشر

راعوض کرد.

منتسکیو می‌گوید :

"پیش از آن که انسان قوانینی وضع کند روابط عادلانه‌ای بر اساس قوانین بین‌موجودات امکان پذیر بوده ، وجود این روابط موجب وضع قوانین شده است. حال اگر بگوییم جز قوانین واقعی و اولیه که امر و نهی می‌کنند هیچ امر عادلانه یا ظالمانه دیگر وجود ندارد ، مثل این است که بگوییم قبل از ترسیم دایره تمام شعاعهای آن دایره مساوی نیستند. "

هربارت سپنسر می‌گوید :

"عدالت غیر از احساسات با چیزی دیگر آمیخته است که عبارت از حقوق طبیعی افراد بشر است ، و برای آنکه عدالت وجود خارجی داشته باشد باید حقوق و امتیازات طبیعی را رعایت و احترام کنند. "

حکمای اروپایی که این عقیده را داشتند و دارند فراوانند. حقوق بشر - که اعلانها و اعلامیه‌ها برای آن تنظیم شد و موادی به عنوان حقوق بشر تعیین شد - از همین فرضیه حقوق طبیعی سرچشمه گرفت؛ یعنی فرضیه حقوق طبیعی و فطری بود که به صورت اعلامیه‌های حقوق بشر ظاهر شد.

و باز چنانکه می‌دانیم آنچه منتسکیو ، سپنسر و غیر آنها درباره عدالت گفته‌اند عین آن چیزی است که متکلمین اسلام درباره حسن و قبح عقلی و اصل عدل گفته‌اند.

در میان علمای اسلامی افرادی بودند که منکر حقوق ذاتی بوده و عدالت را قراردادی می‌دانسته‌اند ، همچنانکه در میان اروپاییان نیز این عقیده وجود داشته است. هوبز انگلیسی منکر عدالت به صورت یک امر واقعی است.

اعلامیه حقوق بشر فلسفه است نه قانون

مضحک این است که می‌گویند متن اعلامیه حقوق بشر را مجلسین تصویب کرده‌اند ، و چون تساوی حقوق زن و مرد جزء مواد اعلامیه حقوق بشر است پس به حکم قانون مصوب مجلسین زن و مرد باید دارای حقوقی مساوی یکدیگر باشند.

مگر متن اعلامیه حقوق بشر چیزی است که در صلاحیت مجلسین باشد که آن را تصویب یا رد کنند؟

محتویات اعلامیه حقوق بشر از نوع امور قراردادی نیست که قوای مقننه کشورها بتوانند آن را تصویب بکنند یا نکنند.

اعلامیه حقوق بشر حقوق ذاتی و غیر قابل سلب و غیر قابل اسقاط انسانها را مورد بحث قرار داده است؛ حقوقی را مطرح کرده است که به ادعای این اعلامیه لازمه حیثیت انسانی انسانهاست و دست توانای خلقت و آفرینش آنها را برای انسانها قرارداده است ، یعنی مبدا و قدرتی که به انسانها عقل و اراده و شرافت انسانی داده است این حقوق را هم طبق ادعای اعلامیه حقوق بشر به انسانها داده است.

انسانها نمی‌توانند محتویات اعلامیه حقوق بشر را برای خود وضع کنند و نه می‌توانند از خود سلب و اسقاط نمایند. از تصویب مجلسین و قوای مقننه گذشته یعنی چه؟ !

اعلامیه حقوق بشر فلسفه است نه قانون؛ باید به تصدیق فیلسوفان برسد نه به تصویب نمایندگان. مجلسین نمی‌توانند با اخذ رای و قیام و قعود ، فلسفه و منطق برای مردم وضع کنند. اگر اینچنین است پس فلسفه

نسبیت اینشتاین را هم ببرند به مجلس واز تصویب نمایندگان بگذرانند ، فرضیه وجود حیات در کرات آسمانی را نیز به تصویب برسانند. قانون طبیعت را که نمی‌شود از طریق تصویب قوانین قراردادی تأیید یا رد کرد. مثل این است که بگوییم مجلسین تصویب کرده‌اند که اگر گلابی را با سیب پیوندزنند پیوندش می‌گیرد و اگر با توت پیوند بزنند نمی‌گیرد.

وقتی که چنین اعلامیه‌ای از طرف گروهی که خود از متفکرین و فلاسفه بوده‌اند صادر می‌شود ، ملتها باید آن را در اختیار فلاسفه و مجتهدین حقوق خویش قرار دهند. اگر از نظر فلاسفه و متفکرین آن ملت مورد تأیید قرار گرفت ، همه افراد ملت موظفند آنها را به عنوان حقایق فوق قانون رعایت کنند. قوه مقننه نیز موظف است قانونی بر خلاف آنها تصویب نکند.

ملتهای دیگر تا وقتی که از نظر خودشان ثابت و محقق نشده که چنین حقوقی در طبیعت به همین کیفیت وجود دارد ، ملزم نیستند آنها را رعایت کنند و از طرف دیگر این مسائل جزء مسائل تجربی و آزمایشی نیست که احتیاج به وسایل و لابراتوار و غیره دارد و این وسایل برای اروپاییان فراهم است و برای دیگران نیست؛ شکافتن اتم نیست که رموز و وسایلیش در اختیار افراد محدودی باشد ، فلسفه و منطق است ، ابزاریش مغز و عقل و قوه استدلال است.

اگر فرضاً ملتهای دیگر مجبور باشند در فلسفه و منطق مقلد دیگران باشند و در خود شایستگی تفکر فلسفی احساس نکنند ، ما ایرانیان نباید اینچنین فکر کنیم. ما در گذشته شایستگی خود را به حد اعلی در بررسیهای منطقی و فلسفی نشان داده‌ایم. ما چرا در مسائل فلسفی مقلد دیگران باشیم؟ عجب! دانشمندان اسلامی آنجا که پای اصل عدالت و حقوق ذاتی بشر به میان می‌آید ، آنقدر برایش اهمیت قائل می‌شوند که بدون چون و چرا به موجب قاعده تطابق عقل و شرع می‌گویند حکم شرع هم همین است ، یعنی احتیاجی به تأیید شرعی نمی‌بینند اما امروز کار ما به آنجا کشیده که می‌خواهیم با تصویب نمایندگان صحت این مسائل را تأیید نماییم.

فلسفه را با کوپن نمی‌توان اثبات کرد

از این مضحکتر این است که آنجا که می‌خواهیم حقوق انسانی زن را بررسی کنیم ، به آراء پسران و دختران جوان مراجعه کنیم ، کوپن چاپ کنیم و بخواهیم با پر کردن کوپن کشف کنیم که حقوق انسانی چیست و آیا حقوق انسانی زن و مرد یک جور است و یا دو جور؟

به هر حال ما مساله حقوق انسانی زن را به شکل علمی و فلسفی و بر اساس حقوق ذاتی بشری بررسی می‌کنیم. می‌خواهیم ببینیم همان اصولی که اقتضا می‌کند انسانها به‌طور کلی دارای یک سلسله حقوق طبیعی و خدادادی باشند ، آیا ایجاب می‌کند که زن و مرد از لحاظ حقوق دارای وضع مشابهی بوده باشند یا نه؟ لذا از دانشمندان و متفکران و حقوقدانان واقعی کشور که یگانه مرجع صلاحیتدار اظهار نظر در این گونه مسائل می‌باشند درخواست می‌کنیم به دلایل ما با دیده تحقیق و انتقاد بنگرند. موجب کمال امتنان اینجانب خواهد بود اگر مستدلاً نظر خود را در تأیید یا رد این گفته‌ها ابراز نمایند.

برای بررسی این مطلب لازم است اولاً بحثی درباره اساس و ریشه حقوق انسانی انجام دهیم و سپس خصوص حقوق زن و مرد را در مورد مطالعه قرار دهیم.

بد نیست قبلاً اشاره مختصری به نهضتهای حقوقی قرون جدید که به نظریه تساوی حقوق زن و مرد منتهی شد

نگاهی به تاریخ حقوق زن در اروپا

"در اروپا از قرن 17 به بعد به نام حقوق بشر زمزمه‌هایی آغاز شد. نویسندگان و متفکران قرن 17 و 18 افکار خود را درباره حقوق طبیعی و فطری و غیر قابل سلب بشر با پشتکار عجیبی در میان مردم پخش کردند. ژان ژاک روسو و ولتر و منتسکیو از این دسته از متفکران و نویسندگان‌اند. اولین نتیجه عملی که از نشر افکار طرفداران حقوق طبیعی بشر حاصل شد این بود که در انگلستان یک کشمکش طولانی میان هیات حاکمه و ملت به وجود آمد. ملت موفق شد در سال 1688 میلادی پاره‌ای از حقوق اجتماعی و سیاسی خود را طبق یک اعلام نامه حقوق پیشنهاد کنند و مسترد دارند." (5)

نتیجه عملی بارز دیگر شیوع این افکار در جنگ‌های استقلال آمریکا علیه انگلستان ظاهر شد. سیزده مستعمره انگلستان در آمریکای شمالی در اثر فشار و تحمیلات زیادی که بر آنها وارد می‌شد سر به طغیان و عصیان بلند کردند و بالاخره استقلال خویش را به دست آوردند.

در سال 1776 میلادی کنگره‌ای در فیلادلفیا تشکیل شد که استقلال عمومی را اعلان و اعلامیه‌ای در این زمینه منتشر کرد و در مقدمه آن چنین نوشت :

"جمیع افراد بشر در خلقت یکسانند و خالق به هر فردی حقوق ثابت و لایتغیری تفویض فرموده است مثل حق حیات و حق آزادی ، و علت غایی تشکیل حکومتها حفظ حقوق مزبور است و قوه حکومت و نفوذ کلمه او منوط به رضایت ملت خواهد بود. . . " (6)

اما آن که به نام "اعلامیه حقوق بشر" در جهان معروف شد آن چیزی است که پس از انقلاب کبیر فرانسه به نام اعلان حقوق منتشر شد. این اعلامیه عبارت است از یک سلسله اصول کلی که در آغاز قانون اساسی فرانسه قید شده و جزء لا ینفک قانون اساسی فرانسه محسوب می‌شود. این اعلامیه مشتمل است بر یک مقدمه و هفده ماده.

ماده اول آن این است : "افراد بشر آزاد متولد شده و مادام العمر آزاد مانده و درحقوق با یکدیگر مساویند. . . " .

در قرن 19 تحولات و افکار تازه‌ای در زمینه حقوق بشری در مسائل اقتصادی و اجتماعی و سیاسی رخ داد که منتهی به ظهور سوسیالیسم و لزوم تخصیص منافع به طبقات زحمتکش و انتقال حکومت از دست سرمایه‌دار به دست کارگر گردید.

تا اوایل قرن بیستم هر چه در اطراف حقوق بشر بحث شده است مربوط است به حقوق ملتها در برابر دولتها و یا حقوق طبقات رنجبر و زحمتکش در برابر کارفرمایان و اربابان.

در قرن بیستم برای اولین بار مساله "حقوق زن" در برابر حقوق مرد عنوان شد. انگلستان - که قدیمترین کشور دموکراسی به شمار می‌رود - فقط در اوایل قرن بیستم برای زن و مرد حقوق مساوی قائل شد. دول متحده آمریکا با آنکه در قرن هجده ضمن اعلان استقلال به حقوق عمومی بشر اعتراف کرده بودند ، در سال 1920 میلادی قانون تساوی زن و مرد را در حقوق سیاسی تصویب کردند و همچنین فرانسه در قرن بیستم تسلیم این امر شد. به هر حال در قرن بیستم گروه‌های زیادی در همه جهان طرفدار تحول عمیقی در روابط مرد و زن از نظر حقوق و وظایف گردیدند. به عقیده اینها تحول و دگرگونی در روابط ملتها با دولتها و روابط زحمتکشان و رنجبران با

کارفرمایان و سرمایه‌داران ، مادامی که در روابط حقوقی مرد و زن اصلاحاتی صورت نگیرد وافی به تامین عدالت اجتماعی نیست.

از این رو برای اولین بار در اعلامیه جهانی حقوق بشر - که پس از جنگ جهانی دوم در سال 1948 میلادی (1327 هجری شمسی) از طرف سازمان ملل متحد منتشر شد - در مقدمه آن چنین قید شد :

"از آنجا که مردم ملل متحد ایمان خود را به حقوق بشر و مقام و ارزش فرد انسانی و تساوی حقوق مرد و زن مجددا در منشور اعلام کرده‌اند. . ."

تحول و بحران ماشینی قرن نوزدهم و بیستم و به فلاکت افتادن کارگران وبخصوص زنان بیش از پیش سبب شد که به موضوع حقوق زن رسیدگی شود. در تاریخ آلبر ماله ، جلد 6 ، صفحه 328 می‌نویسد :

"تا زمانی که دولتها به احوال کارگران و طرز رفتار کارفرمایان با آن طبقه توجه نداشتند ، سرمایه‌داران هر چه

می‌خواستند می‌کردند. . . صاحبان کارخانه‌ها زنان و کودکان خردسال را با مزد بسیار کم به کار می‌گماشتند ، و

چون ساعات کار ایشان زیاد بود غالبا گرفتار امراض گوناگون می‌شدند و در جوانی می‌مردند."

این بود تاریخچه مختصری از نهضت حقوق بشر در اروپا. چنانکه می‌دانیم همه مواد اعلامیه‌های حقوق بشر که

برای اروپاییان تازگی دارد در چهارده قرن پیش در اسلام پیش بینی شده و بعضی از دانشمندان عرب و ایرانی آنها را

با مقایسه به این اعلامیه‌های در کتابهای خود آورده‌اند. البته اختلافاتی در بعضی قسمت‌ها میان آنچه در این

اعلامیه‌ها آمده با آنچه اسلام آورده وجود دارد و این خود بحث دلکش و شیرینی است؛ از آن جمله است مساله

حقوق زن و مرد که اسلام تساوی را می‌پذیرد اما تشابه و وحدت و یکنواختی را در زمینه حقوق زن و مرد نمی‌پذیرد.

حیثیت و حقوق انسانی

"از آنجا که شناسایی حیثیت ذاتی کلیه اعضای خانواده بشری و حقوق یکسان و انتقال ناپذیر آنان ، اساس آزادی و عدالت و صلح را تشکیل می‌دهد.

از آنجا که عدم شناسایی و تحقیر حقوق بشر منتهی به اعمال وحشیانه‌ای گردیده‌است که روح بشریت را به

عصیان واداشته ، و ظهور دنیایی که در آن افراد بشر در بیان عقیده ، آزاد و از ترس و فقر فارغ باشند به عنوان

بالاترین آمال بشر اعلام شده‌است

از آنجا که اساسا حقوق انسانی را باید با اجرای قانون حمایت کرد تا بشر به عنوان آخرین علاج به قیام بر ضد ظلم

و فشار مجبور نگردد

از آنجا که اساسا لازم است توسعه روابط دوستانه بین ملل را مورد تشویق قرار داداز آنجا که مردم ملل متحد ،

ایمان خود را به حقوق اساسی بشر و مقام و ارزش فرد انسانی و تساوی حقوق مرد و زن مجددا در منشور اعلام

کرده‌اند و تصمیم راسخ گرفته‌اند که به پیشرفت اجتماعی کمک کنند و در محیطی آزادتر وضع زندگی بهتری به

وجود آورند.

از آنجا که . . .

مجمع عمومی ، این اعلامیه جهانی حقوق بشر را آرمان مشترکی برای تمام مردم و کلیه ملل اعلام می‌کند تا

جميع افراد و همه ارکان اجتماع این اعلامیه را دائما در مدنظر داشته باشند و مجاهدت کنند که به وسیله تعلیم

و تربیت احترام این حقوق و آزادیها توسعه باید و با تدابیر تدریجی ملی و بین المللی ، شناسایی و اجرای واقعی و

حیاتی آنها ، چه در میان خود ملل عضو و چه در بین مردم کشورهای که در قلمرو آنها می‌باشند تامین گردد. . ."

جمله‌های طلایی بالا مقدمه اعلامیه جهانی حقوق بشر است؛ مقدمه همان اعلامیه‌ای است که درباره‌اش می‌گویند: "بزرگترین توفیقي است که تا این تاریخ در طریق تایید حقوق انسانی نصیب عالم بشریت شده است". روی هر کلمه و هر جمله آن حساب شده است، و چنانکه در مقاله پیش گفتیم مظهر افکار چندین قرن فلاسفه آزادیخواه و حقوق شناس جهان است.

نکات مهم مقدمه اعلامیه حقوق بشر

این اعلامیه در 30 ماده تنظیم شده است. بگذریم از اینکه بعضی مسائل در برخی مواد مکرر شده و یا لا اقل ذکر یک مطلب در یک ماده از ذکر مندرجات بعضی مواد دیگر بی‌نیاز کننده است و یا بعضی مواد اعلامیه به مواد مختلفی قابل تجزیه است.

نکات مهم مقدمه این اعلامیه که شایسته است مورد توجه قرار گیرد چند تا است:

1. بشر از یک نوع حیثیت و احترام و حقوق ذاتی غیر قابل انتقال برخوردار است.
2. حیثیت و احترام و حقوق ذاتی بشر کلی و عمومی است، تمام افراد انسانی را دربر می‌گیرد، تبعیض بردار نیست، سفید و سیاه، بلند و کوتاه، زن و مرد یکسان از آن برخوردارند. همان طوری که در میان اعضای یک خانواده احدی نمی‌تواند گوهر خود را از سایر اعضا شریفتر و اصیلتر بداند، همه افراد بشر نیز که عضو یک خانواده بزرگتر و اعضای یک پیکر می‌باشند از لحاظ شرافت متساویند، هیچ کس نمی‌تواند خود را از فرد دیگر شریفتر بداند.
3. اساس آزادی و صلح و عدالت این است که همه افراد در عمق وجدان خود به این حقیقت (حیثیت و احترام ذاتی همه انسانها) ایمان و اعتراف داشته باشند.
- این اعلامیه می‌خواهد بگوید منشا کلیه ناراحتیهایی که افراد بشر برای یکدیگر به وجود می‌آورند کشف کرده است. منشا بروز جنگها و ظلمها و تجاوزها و اعمال وحشیانه افراد و اقوام نسبت به یکدیگر، عدم شناسایی حیثیت و احترام ذاتی انسان است. این عدم شناسایی از طرف عده‌ای، طرف مقابل را وادار به عصیان و طغیان می‌کند و از همین راه صلح و امنیت به خطر می‌افتد.
4. بالاترین آرزویی که همه در راه تحقق بخشیدن به آن باید بکوشند، ظهور دنیایی است که در آن آزادی عقیده و امنیت و رفاه مادی به طور کامل وجود داشته باشد؛ اختناق، ترس، فقر ریشه کن شده باشد. مواد سی‌گانه اعلامیه برای تحقق بخشیدن به این آرزو تنظیم شده است.
5. ایمان به حیثیت ذاتی انسانها و احترام به حقوق غیر قابل سلب و انتقال آنها تدریجاً به وسیله تعلیم و تربیت باید در همه افراد به وجود آید.

مقام و احترام انسان

اعلامیه حقوق بشر چون بر اساس احترام به انسانیت و آزادی و مساوات تنظیم شده و برای احیای حقوق بشر به وجود آمده، مورد احترام و تکریم هر انسان با وجدانی است. ما مردم مشرق زمین از دیر زمان از ارزش و مقام و احترام انسان دم‌زده‌ایم. در دین مقدس اسلام - چنانکه در مقاله پیش گفتیم - انسان، حقوق انسان، آزادی و مساوات آنها نهایت ارزش و احترام را دارد. نویسندگان و تنظیم کنندگان این اعلامیه و همچنین فیلسوفانی که در

حقیقت الهام دهنده نویسندگان این اعلامیه هستند ، مورد ستایش و تعظیم ما می‌باشند. ولی چون این اعلامیه یک متن فلسفی است ، به دست‌بشر نوشته شده نه به دست فرشتگان ، استنباط گروهی از افراد بشر است ، هر فیلسوفی حق دارد آن را تجزیه و تحلیل کند و احیاناً نقاط ضعفی که در آن می‌بیند تذکر دهد. این اعلامیه خالی از نقاط ضعف نیست ولی ما در این مقاله روی نقاط ضعف آن انگشت نمی‌گذاریم ، روی نقطه قوت آن انگشت می‌گذاریم.

تکیه گاه این اعلامیه "مقام ذاتی انسان" است ، شرافت و حیثیت ذاتی انسان است. از نظر این اعلامیه انسان به واسطه یک نوع کرامت و شرافت مخصوص به خود دارای یک سلسله حقوق و آزادیها شده است که سایر جانداران به واسطه فاقد بودن آن حیثیت و شرافت و کرامت ذاتی ، از آن حقوق و آزادیها بی‌بهره‌اند. نقطه قوت این اعلامیه همین است.

تنزل و سقوط انسان در فلسفه‌های غربی

اینجاست که بار دیگر با یک مساله فلسفی کهن مواجه می‌شویم : ارزیابی انسان ، مقام و شرافت انسان نسبت به سایر مخلوقات ، شخصیت قابل احترام انسان. باید پرسیم آن حیثیت ذاتی انسانی که منشأ حقوقی برای انسان گشته و او را از اسب و گاو و گوسفند و کیوتر متمایز ساخته چیست؟ و همین جاست که یک تناقض واضح میان اساس اعلامیه حقوق بشر از یک طرف و ارزیابی انسان در فلسفه غرب از طرف دیگر نمایان می‌گردد. در فلسفه غرب سالهاست که انسان از ارزش و اعتبار افتاده است. سخنانی که در گذشته درباره انسان و مقام ممتاز وی گفته می‌شد و ریشه همه آنها در مشرق زمین بود ، امروز در اغلب سیستمهای فلسفه غربی مورد تمسخر و تحقیر قرار می‌گیرد.

انسان از نظر غربی تا حدود یک ماشین تنزل کرده است ، روح و اصالت آن مورد انکار واقع شده است. اعتقاد به علت غایی و هدف داشتن طبیعت یک عقیده ارتجاعی تلقی می‌گردد.

در غرب از اشرف مخلوقات بودن انسان نمی‌توان دم زد ، زیرا به عقیده غرب عقیده به اشرف مخلوقات بودن انسان و اینکه سایر مخلوقات طفیلی انسان و مسخرانسان می‌باشند ناشی از یک عقیده بطلمیوسی کهن درباره هیئت زمین و آسمان و مرکزیت زمین و گردش کرات آسمانی به دور زمین بود؛ با رفتن این عقیده جایی برای اشرف مخلوقات بودن انسان باقی نمی‌ماند. از نظر غرب ، اینها همه خودخواهیهای بوده است که در گذشته دامنگیر بشر شده است. بشر امروز متواضع و فروتن است ، خود را مانند موجودات دیگر بیش از مشتکی خاک نمی‌داند ، از خاک پدید آمده و به خاک باز می‌گردد و به همین جا خاتمه می‌یابد.

غربی متواضعانه روح را به عنوان جنبه‌ای مستقل از وجود انسان و به عنوان حقیقتی قابل بقا نمی‌شناسد و میان خود و گیاه و حیوان از این جهت فرقی قائل نمی‌شود. غربی میان فکر و اعمال روحی و میان گرمای زغال سنگ از لحاظ ماهیت و جوهر تفاوتی قائل نیست؛ همه را مظاهر ماده و انرژی می‌شناسد. از نظر غرب صحنه حیات برای همه جانداران و از آن جمله انسان میدان خونینی است که نبرد لا ینقطع زندگی آن را به وجود آورده است. اصل اساسی حاکم بر وجود جانداران و از آن جمله انسان اصل تنازع بقاست. انسان همواره می‌کوشد خود را در این نبرد نجات دهد. عدالت و نیکی و تعاون و خیرخواهی و سایر مفاهیم اخلاقی و انسانی همه مولود اصل اساسی تنازع بقا می‌باشد و بشر این مفاهیم را به خاطر حفظ موقعیت خود ساخته و پرداخته است.

از نظر برخی فلسفه‌های نیرومند غربی انسان ماشینی است که محرک او جز منافع اقتصادی نیست. دین و اخلاق

و فلسفه و علم و ادبیات و هنر همه رو بناهایی هستند که زیر بنای آنها طرز تولید و پخش و تقسیم ثروت است؛ همه اینها جلوه‌ها و مظاهر جنبه‌های اقتصادی زندگی انسان است. خیر، این هم برای انسان زیاد است؛ محرک و انگیزه اصلی همه حرکتهای و فعالیت‌های انسان عوامل جنسی است. اخلاق و فلسفه و علم و دین و هنر همه تجلیات و تظاهرات رقیق شده و تغییر شکل داده عامل جنسی وجود انسان است.

من نمی‌دانم اگر بناست منکر هدف داشتن خلقت باشیم و باید معتقد باشیم که طبیعت جریانات خود را کورکورانه طی می‌کند، اگر یگانه قانون ضامن حیات انواع جاندارها تنازع بقا و انتخاب اصلح و تغییرات کاملاً تصادفی است و بقا و موجودیت انسان مولود تغییرات تصادفی و بی‌هدف و یک سلسله جنایات چند میلیون ساله است که اجداد وی نسبت به انواع دیگر روا داشته تا امروز به این شکل باقی مانده است، اگر بناست معتقد باشیم که انسان خود نمونه‌ای است از ماشین‌هایی که اکنون خودبه‌دست خود می‌سازد، اگر بناست اعتقاد به روح و اصالت و بقای آن خودخواهی و اغراق و مبالغه درباره خود باشد، اگر بناست انگیزه و محرک اصلی بشر در همه کارها امور اقتصادی یا جنسی یا برتری طلبی باشد، اگر بناست نیک و بد به طور کلی مفاهیم نسبی باشند و الهامات فطری و وجدانی سخن یاوه شمرده شود، اگر انسان جنساً بنده شهوات و میل‌های نفسانی خود باشد و جز در برابر زور سر تسلیم خم نکند، و اگر... چگونه می‌توانیم از حیثیت و شرافت انسانی و حقوق غیر قابل سلب و شخصیت قابل احترام انسان دم بزنیم و آن را اساس و پایه همه فعالیت‌های خود قرار دهیم؟!

غرب درباره انسان دچار تناقض شده است

در فلسفه غرب تا آنجا که ممکن بوده به حیثیت ذاتی انسان لطمه وارد شده و مقام انسان پایین آمده است. دنیای غرب از طرفی انسان را از لحاظ پیدایش و علی که او را به وجود آورده است، از لحاظ هدف دستگاه آفرینش درباره او، از لحاظ ساختمان و تار و پود وجود و هستی‌اش، از لحاظ انگیزه و محرک اعمالش، از لحاظ وجدان و ضمیرش، تا این اندازه او را پایین آورده که گفتیم.

آنگاه اعلامیه بالا بلند درباره ارزش و مقام انسان و حیثیت و کرامت و شرافت ذاتی و حقوق مقدس و غیر قابل انتقالش صادر می‌کند و همه افراد بشر را دعوت می‌کند که به این اعلامیه بالا بلند ایمان بیاورند. برای غرب لازم بود اول در تفسیری که از انسان می‌کند تجدید نظری به عمل آورد، آنگاه اعلامیه‌های بالا بلند در زمینه حقوق مقدس و فطری بشر صادر کند.

من قبول دارم که همه فلاسفه غرب انسان را آنچنان که شرح داده شد تفسیر نکرده‌اند؛ عده زیادی از آنها انسان را کم و بیش آنچنان تفسیر کرده‌اند که شرق تفسیر می‌کند. نظر من طرز تفکری است که در اکثریت مردم غرب به وجود آمده و مردم جهان را تحت تاثیر قرار داده است.

اعلامیه حقوق بشر را باید کسی صادر کند که انسان را در درجه‌ای عالیتر از یک ترکیب مادی ماشین می‌بیند، انگیزه‌ها و محرک‌های انسان را منحصر به امور حیوانی و شخصی نمی‌داند، برای انسان وجدان انسانی قائل است. اعلامیه حقوق بشر را باید شرق صادر کند که به اصل انی جاعل فی الارض خلیفه (7) ایمان دارد و در انسان نمونه‌ای از مظاهر الوهیت سراغ دارد. کسی باید دم از حقوق بشر بزند که در انسان آهنگ سیرو سفری تا سر منزل یا ایها الانسان انک کادح الی ربک کدحاً فملاًقیه (8) قائل است.

اعلامیه حقوق بشر شایسته آن سیستم‌های فلسفی است که به حکم و نفس و ما سویها فالهمها فجورها و تقویها (9) در سرشت انسان تمایل به نیکی قائلند.

اعلامیه حقوق بشر را باید کسی صادر کند که به سرشت بشر خوشبین است و به حکم لقد خلقنا الانسان في احسن تقويم (10) آن را معتدلتترین و کاملترین سرشته می‌داند.

آنچه شایسته طرز تفکر غربی در تفسیر انسان است، اعلامیه حقوق بشر نیست بلکه همان طرز رفتاری است که غرب عملاً درباره انسان روا می‌دارد؛ یعنی کشتن همه عواطف انسانی، به بازی گرفتن ممیزات بشری، تقدم سرمایه بر انسان، اولویت پول بر بشر، معبود بودن ماشین، خدایی ثروت، استثمار انسانها، قدرت بی‌نهایت سرمایه‌داری، که اگر احیاناً یک نفر میلیونر ثروت خود را برای بعد از خودش به سگ محبوبش منتقل کند آن سگ احترامی ما فوق احترام انسانها پیدا می‌کند؛ انسانها در خدمت یک سگ ثروتمند به عنوان پیشکار، منشی، دفتردار استخدام می‌شوند و در مقابل او دست به سینه می‌ایستند و تعظیم می‌کنند.

غرب، هم خود را فراموش کرده و هم خدای خود را

مساله مهم اجتماع بشر در امروز این است که بشر به تعبیر قرآن "خود" را فراموش کرده است، هم خود را فراموش کرده و هم خدای خود را. مساله مهم این است که "خود" را تحقیر کرده است، از درون بینی و توجه به باطن و ضمیر غافل شده و توجه خویش را یکسره به دنیای حسی و مادی محدود کرده است. هدفی برای خود جز چشیدن مادیات نمی‌بیند و نمی‌داند، خلقت را عبث می‌انگارد، خود را انکار می‌کند، روح خود را از دست داده است. بیشتر بدبختیهای امروز بشر ناشی از این طرز تفکر است و متأسفانه نزدیک است جهانگیر شود و یکباره بشریت را نیست و نابود کند. این طرز تفکر درباره انسان سبب شده که هر چه تمدن توسعه پیدا می‌کند و عظیم‌تر می‌گردد، متمدن به سوي حقارت می‌گراید. این طرز تفکر درباره انسان موجب گشته که انسانهای واقعی را همواره در گذشته باید جستجو کرد و دستگاه عظیم تمدن امروزه ساختن هر چیز عالی و دست اول قادر است جز به ساختن انسان.

گاندی می‌گوید :

"غربی برای آن مستحق دریافت لقب خدایی زمین است که همه امکانات و موهبت‌های زمینی را مالک است. او به کارهای زمینی قادر است که ملل دیگر آنها را در قدرت خدا می‌دانند. لکن غربی از یک چیز عاجز است و آن تأمل در باطن خویش است. تنها این موضوع برای اثبات پوچی درخشندگی کاذب تمدن جدید کافی است.

تمدن غربی اگر غربیان را مبتلا به خوردن مشروب و توجه به اعمال جنسی نموده است، به خاطر این است که غربی به جای "خویشتن جویی" در پی نسیان و هدر ساختن خویشتن است. . . . قوه عملی او بر اکتشاف و اختراع و تهیه وسایل جنگی، ناشی از فرار غربی از "خویشتن" است نه قدرت و تسلط استثنایی وی بر خود. . . ترس از تنهایی و سکوت، و توسل به پول، غربی را از شنیدن ندای باطن خود عاجز ساخته و انگیزه فعالیت‌های مداوم او همین‌هاست. محرک او در فتح جهان، ناتوانی او در "حکومت به خویشتن" است. به همین علت غربی پدید آورنده آشوب و فساد در سراسر دنیا است. . . وقتی انسان روح خود را از دست بدهد، فتح دنیا به چه درد او می‌خورد. . .

کسانی که انجیل به آنان تعلیم داده است که در جهان مبشر حقیقت و محبت و صلح باشند، خودشان در جستجوی طلا و برده به هر طرف روانند؛ به جای اینکه مطابق تعالیم انجیل در ملک خداوند در جستجوی بخشش و عدالت باشند، برای تبرئه سیئات خود از حربه مذهب استفاده می‌کنند و به جای نشر کلام الهی، بر سرملتها بمب می‌ریزند.

و به همین علت اعلامیه حقوق بشر بیش از همه و پیش از همه از طرف خود غرب نقض شده است. فلسفه‌ای که غرب عملاً در زندگی طی می‌کند، راهی جز شکست اعلامیه حقوق بشر باقی نمی‌گذارد.

پی نوشت ها :

1 - اعراف / 20.

2 - اعراف / 22.

3 - اعراف / 21.

4 - بقره / 187.

5 - ترجمه تاریخ آلبرماله ، ج 4 / ص. 366

6 - همان ، ج 5 / ص 234.

7 - بقره / 30.

8 - انشقاق / 6.

9 - شمس / 7 و 8.

10 - تین / 4.

***** برگرفته از مجموعه آثار، جلد نوزدهم، از شهید مرتضی مطهری